خاطره‏هاى ماندگار

تهيه و تنظيم: سعيده غروى

شهيد آيت الله سيد حسن مدرس در سال 1278 ه . ق در زواره چشم به جهان گشود. پدرش غالباً در «سرابه» به امور شرعى و فقهى مردم مشغول بود. سيدعبدالباقى، جدّ شهيد مدرس، بيشترين نقش را در تعليم سيد حسن ايفا نمود و او را در مسير علم و تقوا رهنمون شد. سيد حسن در سال 1298 ه . ق بنابر وصيت جد خويش و به منظور ادامه تحصيل علوم دينى رهسپار اصفهان گرديد و به مدت 13 سال از اساتيد معظم اين شهر بهره جست.

در زندگى‏نامه ايشان در مورد شروع تحصيلات و نحوه آن آمده است:

«جدم در سن 6 سالگى مرا به جبهه تربيت هجرت داده و به قمشه نزد خود بردند، سن صباوت را خدمت آن بزرگوار به سر برده، 14 سال از عمرم مى‏گذشت كه جدم مرحوم شد، حسب الوصيه مرحوم تقريباً در سن 16 سالگى به جهت تحصيل به اصفهان آمدم، 13 سال در اصفهان مشغول تحصيل بودم كه در سن 21 سالگى پدرم مرحوم شد... . تقريباً 30 نفر استاد در اين مدت در علوم عربيه و فقه و اصول و معقول درك كردم كه تقريباً برجسته‏ترين آن‏ها در علوم عربيه، مرحوم آقا ميرزا عبدالعلى هرندى نحوى بوده كه تقريباً 80 سال عمر داشته و صاحب تصانيف زياد، ولى از بى اقبالى دنيا مهجور ماندند و در علم معقول، مرحومين جهانگيرخان قشقائى و آخوند ملاكاشانى، كه هر دو عمر خود را در مدرسه صدر اصفهان به آخر رسانيده به وضع زهد دنيا را وداع فرمودند، بودم. ... بعد از واقعه دخانيات به عتبات عاليات مشرف شدم، بعد از مشرف‏[شدن به‏] حضور آيت الله حاجى ميرزا حسن شيرازى (ره) به جهت تحصيل، توقف در نجف اشرف اختيار كردم. علماء و بزرگان آن زمان را تيمناً و تبركاً كلاً درك كرده و از اغلب استفاده نمودم ولى عمده تحصيلات من خدمت مرحومين مغفورين حجتين كاظمين خراسانى و يزدى بود. تشرف من در عتبات تقريباً هفت سال شد بعد مراجعت به اصفهان نمودم و در مدرسه حده كوچك مشغول تدريس فقه و اصول شدم».(1)

اين عالم مجاهد و فقيه پرهيزگار يكى از چهره‏هاى علمى و سياسى درخشان تاريخ شيعه و خصوصاً تاريخ ايران به شمار مى‏رود. زندگى، اخلاق، شيوه و رفتار علمى - سياسى ايشان براى پويندگان راه حق و حقيقت همواره اسوه و نمونه مى‏باشد. مرحوم آيت‏الله نجفى مرعشى درباره ايشان مى‏نويسد:

«مرحوم آيت‏الله آقاى مير سيد حسن مدرس قمشه‏اى، از اجلاى علماى عصر و از رجال نامى ادوار اخيره بوده‏اند. معظم له پس از پايان تحصيل سطوح عاليه و شطرى از خارج در اصفهان، به عتبات مشرف شده، سنين عديده در جلسه درس مرحومين آيات عظام آقاى آخوند ملا محمد كاظم خراسانى و آقا سيد محمد فشاركى، و آقا سيد محمد كاظم يزدى و آقاى شريعت تحصيل خود را به پايان رسانيدند و هم‏مباحثه‏هاى ايشان مرحومين آيت‏الله آقاى آقا سيد ابوالحسن اصفهانى و آقاى آقا سيد على كازرونى متولى قوام شيرازى بوده‏اند».(2)

شهيد مدرس آن‏چنان در منطق و فقه و اصول پيش رفت كه سرآمد زمان خود شد، چنان كه زعيم بزرگ شيعه، ميرزاى شيرازى درباره او مى‏گويد: «اين اولاد رسول الله پاكدامنى اجدادش را داراست و در هوش و ذكاوت گاهى من را به تعجب مى‏افكند، در مدتى بسيار كوتاه از تمام همدرس‏هايش در منطق و فقه و اصول جلو افتاد».(3)

آيت الله سيد محمدرضا بهاء الدينى او را يك رجل علمى دينى و سياسى معرفى كرده و معتقد است: اين چنين فردى مهم‏تر از رجل علمى و دينى است چرا كه او مظهر ولايت است كه در روايت مى‏فرمايد: بنى الاسلام على خمس... اگر ولايت و سياست مسلمين نباشد ديگر فروع اسلامى تحقق كامل نمى‏يابند.

مهم‏ترين اساتيد شهيد مدرس‏

1- مرحوم ميرعبدالباقى طباطبايى: بدون ترديد، اولين استاد سيد حسن مدرس، جدّ نامى و عارف او مرحوم «مير عبد الباقى طباطبايى» است كه همان طور كه گفتيم در قمشه سكونت و به وعظ و ارشاد مردم اشتغال داشتند.

2- آيت الله شيخ عبدالعلى هرندى (مشهور به عبدالعلى نحوى): همان‏طور كه پيش از اين آمد، شهيد مدرس علم و تقواى او را ستود و او را صاحب تصانيف عديده‏اى معرفى نمود.

3- آيت الله حاج سيد محمد باقر دُرچه‏اى: ايشان يكى از مجتهدين بنام و از جمله مراجع تقليد زمان خويش به شمار مى‏رفت، از ديگر شاگردان برجسته ايشان مى‏توان به آيت‏الله سيد حسين طباطبايى بروجردى اشاره كرد.

4- حكيم متأله ميرزا جهانگير خان قشقايى: ايشان مهم‏ترين استاد حكمت و فلسفه شهيد مدرس بودند.

5، 6و 7- حضرات آيات عظام آخوند ملا محمد كاظم خراسانى (مؤلف گرانقدر «كفايةالاصول» و رهبر بزرگ مشروطه) ميرزا محمد حسن شيرازى (صاحب فتواى تحريم تنباكو) و سيد محمد كاظم يزدى (صاحب كتاب ارزشمند عروةالوثقى)

آثار مدرس:

مدرس در اصفهان و در سنين جوانى كتابى تحقيقى در فقه و اصول نگاشت كه مقام فقهى او را به ثبوت مى‏رساند. از ايشان رساله‏اى در فقه استدلالى به جاى مانده است. آثار قلمى مدرس به شرح ذيل است:(4)

1- تعليقه بر كفاية الاصول آخوند خراسانى‏

2- رسائل الفقهيه‏

3- رساله‏اى در ترتّب: در علم اصول فقه

4- رساله‏اى در شرط متأخر: در علم اصول فقه

5- رساله‏اى در عقود و ايقاعات‏

6- كتاب حجية الظن‏

7- شرح رسائل شيخ مرتضى انصارى‏

8- حاشيه بر كتاب النكاح مرحوم آيت‏الله شيخ محمد رضا نجفى مسجد شاهى‏

9- دوره تقريرات اصول ميرزاى شيرازى‏

10 - كتابى در باب استصحاب‏

11- كتاب احوال الظن فى اصول الدين‏

و...

سياست در پرتو ديانت

بنابر اصل دوم متمم قانون اساسى، قوانين مصوب مجلس شوراى ملى، مى‏بايست از نظر هيأتى از علما و مجتهدان طراز اول مى‏گذشت و بنابراين، مجلس شورا ملزم بود در هر بار حداقل 5 نفر از مجتهدان را در خود داشته باشد تا قوانين مجلس از نظر شرعى به تأييد و امضاى آن‏ها برسد. در دوره دوم مجلس، شهيد مدرس به عنوان مجتهد طراز اول برگزيده و روانه مجلس گرديد و طولى نكشيد كه به دليل قوت استدلال، كسى را ياراى مقابله با او نبود.

بى كفايتى زمامداران وقت، موجب نفوذ بيش از پيش بيگانگان بر ايران گرديده و در اين ميان استقامت و پايدارى شهيد مدرس موجب خنثى شدن برخى توطئه‏هاى قدرتمندان گرديد. ايشان از طرفى دست روسيه و انگلستان را از اموال ايران كوتاه كرد و از طرف ديگر به منظور اعتراض به حمله اين دو ابرقدرت زورگو به ايران در جريان جنگ جهانى اول، ناچار به هجرت به خاك عثمانى گرديد.

وى در مقابل قراداد ننگين وثوق الدوله (نخست وزير وقت) با انگليس، سكوت نكرد و بدين وسيله استعمار انگلستان را به زانو درآورد.

اين استاد علم و سياست، بارها مورد تهاجم دژخيمان قرار گرفت، اما به يارى خداوند و نيز تيزهوشى فوق العاده از مرگ حتمى نجات يافت.

«روزى صبح خيلى زود، موقعى كه مدرس سحرخيز براى درس گفتن به طرف مجلس سپهسالار مى‏رفت، در كوچه معروف به كوچه سردارى، چند نفر به او غفلتاً حمله كرده و با هفت‏تير به او شليك مى‏كنند. مدرس هيچ مجالى براى دفاع از خود نداشت... درى باز نبود كه پشت آن برود. ... مع ذلك دست و پاى خود را گم نكرد و به جاى التماس و تضرع در صدد چاره برآمد... فورى رو به ديوار كرد و عبا را با دو دستش به طرف سر خود بلند نمود و زانوان خود را خم كرد... و آن جايى را كه قاتلين از پشت عبا محل قلب و سينه تصور مى‏كردند جز دو بازوى مدرس و عباى خالى چيز ديگرى نبود...»(5)

و ايشان در جواب تلگراف احوالپرسى شاه فرمودند: به كورى چشم دشمنان، مدرس نمرده است.

زندگى سراسر علم و مبارزه ايشان، تجلى اين شعار بود كه: در عين ديانت مى‏توان سياستمدار قابلى بود و در عين سياست مى‏توان دين‏دار باقى ماند.

غروبى ديگر

سرانجام بيگانگان و بيگانه‏پرستان، كه تحمل روشنگرى‏هاى او را نداشتند، او را به خواف (مرز افغانستان) تبعيد و زندانى كردند و پس از 11 سال به كاشمر منتقل كردند. دژخيمان بى‏رحم، پس از سال‏ها شكنجه‏هاى روحى و جسمى ايشان، كام روزه‏دارش را در غروب 27 رمضان 1356 ه. ق با چاى سمى، گشودند و در هنگامى كه بر سجاده عشق راز و نياز مى‏كرد، عمامه او را به گردنش انداخته و آن فقيه فرزانه را به شهادت رساندند.

پرتو نگاهش، استدلال كلامش و نورانيت هدفش، رهگشاى رهروان راهش باد.

پى‏نوشت‏ها:

1) شهداى روحانيت، ص 180.

2) سيره صالحان، ص 170.

3) همان، ص 172.

4) ر.ك سيره صالحان، ص 195؛ شهداى روحانيت، ص 186.

5) شهداى روحانيت، ص 188.